



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## شاهنامه بنداری

شماره پرسی  
کتاب

ترجمه‌های گوناگون و بس معتبر به قلم ارزشمند خود به زیور چاپ مزین کرده که هر کدام در جای خود کار علمی بسیار مهم و به‌سزایی دانسته شده است: مانند ترجمه قرآن مجید، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و معلقات سبع.

این ترجمه اخیر که از متن عربی بنداری انجام شده از آغاز کیومرث است تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی. چنانکه استاد آیتی نیز اشاره فرموده‌اند مقدمه عربی هشت صفحه‌ای آن در اصل از مصحح است نه بنداری و دربرگیرنده ستایش یزدان، وصف خرد، آفرینش جهان، خلقت مردم، آفتاب و ماه، ستایش نبی اکرم، فراهم آوردن شاهنامه، داستان دقیقی، دوست مهربان، ستایش امیری منصور و سلطان محمود غزنوی است.

مصحح این کتاب که عبدالوهاب عزام مصری است خود از روی

این ترجمه که به وسیله بنداری اصفهانی، از دست‌نویس شاهنامه فردوسی به تازی برگردانیده شده همواره مورد توجه استادان و شاهنامه‌شناسان بوده و آن را یکی از بزرگ‌ترین غنائم علمی و یکی از میراث‌های به جا مانده فرهنگی به شمار آورده‌اند.

از آن جمله است: فرهنگستان علوم مسکو، بنیاد شاهنامه فردوسی به سرپرستی استاد درگذشته مجتبی مینوی، استاد شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا، شادروان علامه قزوینی، استاد مرحوم دکتر زریاب خوئی، استاد علامه مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه و برخی دیگر که همه از این متن عربی بهره گرفته و از آن یاد کرده‌اند.

در سالهای اخیر، این کتاب بزرگ به دست مترجمی توانا و دانشمند، استاد عبدالمحمد آیتی به فارسی برگردانیده شده و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نیز آن را چاپ و منتشر کرده است. البته استاد تاکنون



از ترجمه چهار صفحه‌ای اصل کتاب از بنداری قرار داده که آن هم بسم‌الله دارد که معمولاً چنین نباید باشد.

- دیگر اینکه در چاپ، شماره صفحات، در ترجمه بنداری با نوشته‌های مصحح باید از حیث تسلسل فرق داشته باشد، لیکن چنین نیست.

- سوم اینکه هرگاه مصحح می‌خواهد چیزی بر متن کتابی بیفزاید باید آن را بین دو قلاب [ ] بنهد تا خوانندگان بدانند که این از اصل جدا است و اضافه شده است. در پی همین عوامل بود که بنده در موقع تهیه گزارش شاهنامه، جلد اول از نسخه موزه ملی فلورانس، متوجه غیراصولی بودن آن شدم، گرچه دکتر خالقی نیز آن را در ضمیمه دفتر یکم (ص ۴۴) یادآوری کرده، لیکن من اصلاً فکر نمی‌کردم که مصحح دانا و فهمیده‌ای چنین کاری بکند، لذا در تجدید چاپ جلد اول شاهنامه،

متون شاهنامه‌های موجود مطالبی هر جا که لازم بوده به نثر یا به نظم عربی در آورده و بر ترجمه کتاب افزوده است، و در پانویست مقدمه (ص ۵) گفته که کوشیده‌ام تا نثرم در ترجمه همپایه اصل کتاب باشد. می‌افزایم که عزام در کار خود چند نکته را رعایت نکرده: - یکی اینکه ترجمه هشت صفحه‌ای خود را که بسم‌الله دارد پس



صفحه نخست را که مقدم بر هشت صفحه عزام و بی گمان از بنداری است، ترجمه نکرده‌اند و یا چرا علت عدم ترجمه را برای خوانندگان بیان نفرموده‌اند؟ حال آنکه آن چهار صفحه دارای نکات بسیار سودمندی است که دانستن آن ضرورت دارد، به چند دلیل:

۱- در این چند صفحه هنرنمایی و بلاغت بنداری را به خوبی می‌توان دید و ضمناً سبک نثر عربی آن را که سبکی بدیع و شبیه به کلام حضرت امیرالمؤمنین در **نهج البلاغه** است کاملاً می‌شود مشاهده کرد به‌ویژه در کاربرد مفردات قرآنی و آیات در مطاوی عبارات کتاب همان روشی است که آن حضرت با صنایع ادبی و با موازنه و سجع و ترصیح به کار برده است (مقدمه **نهج البلاغه** با متن کهن فارسی از موزه آستان قدس، چاپ دانشگاه تهران).

۲- دیگر آنکه خوانندگان می‌خواهند بدانند: بنداری خود چه مذهبی از مذاهب اربعه داشته که شاید در ترجمه **شاهنامه** به عربی بی‌تأثیر نبوده باشد.

چنانکه می‌بینیم بنداری در همین مقدمه کتاب چهار صفحه‌ای خداوند را با الفاظ دل‌انگیز و بلیغ ستوده، سپس نام حضرت رسول اکرم (ص) را آورده و آن گاه بر وی و آل آن حضرت و اصحابش درود فرستاده است که بی‌گمان کلمه «اصحاب» می‌تواند بیانگر معتقدات بنداری اصفهانی باشد که افسوس ترجمه نشده است.

۳- باز آنچه باید گفت این است که بنداری در این مقدمه نام و کنیه فردوسی را بدین گونه آورده: «... الأمیر الحکیم ابوالقاسم منصور بن الحسن الفردوسی الطوسی» که استاد در گذشته دکتر ذبیح‌الله صفا در **تاریخ ادبیات** (ج ۱، ص ۴۶۱) آن را تأیید کرده و به درستی آن اهمیت داده و آن را بر اقوال تاریخ‌نویسان و صاحب تذکره‌ها برتر و از گفته‌های آنان استوارتر دانسته است.

باید بیفزاییم که در دو صفحه نخست دست‌نوشته فلورانس نیز نام و

انتشارات دانشگاه که به زودی در همین دو سه ماه منتشر می‌شود، به این عاریه بودن اشاره کرده‌ام.

\*\*\*

استاد آیتی در مقدمه کتاب خود (صفحه دوازده) نوشته‌اند که: «مصحح کتاب، عبدالوهاب عزام، در پاره‌ای موارد، هر جا که به خیال خود ضروری می‌دانسته چیزی از شاهنامه‌های چاپی را ترجمه کرده و به ترجمه خود افزوده است. مثلاً مقدمه شاهنامه را به عربی ترجمه کرده و در آغاز کتاب قرار داده، یا پس از مرگ سهراب سوگنامه‌ای را که در برخی از نسخ شاهنامه است و بنداری بدان اشارت نکرده در بحر متقارب به شعر ترجمه کرده و بر کتاب افزوده است و نیز در چند مورد دیگر، این مترجم (یعنی خود استاد آیتی) این افزوده‌های مصحح را در ترجمه خود راه نداده، زیرا منظور ترجمه کتاب بنداری بوده است نه افزوده‌های مصحح آن.»

پس از این مقدمه باید عرض کنم که ترجمه استاد بسیار استوار و خوش قلم و خوش انسجام است و من این را به جد و صمیمانه می‌گویم. منتها این بنده انتظار بیشتری از آن بزرگوار داشتم که بدین قرار است: - خوب بود استاد در جمله‌بندی و ساختار متن فارسی کتاب، سطرها را به گونه‌ای نشانه‌گذاری و شماره‌بندی می‌کرد تا شاگردان و دانشجویان دوره‌های کارشناسی ادب فارسی و عربی و دکتری به راحتی می‌توانستند متن فارسی را با متن بنداری انطباق دهند و از این راه سود بیشتری ببرند.

- دیگر اینکه گفتیم: استاد آیتی فرموده‌اند که ما مقدمه کتاب را که ترجمه عبدالوهاب عزام از مقدمه **شاهنامه** است و یا هر جای دیگر را که این مترجم مصری بر متن بنداری از خود افزوده است، ترجمه نکردیم و آن را رها کردیم.

اکنون سؤال بنده از استاد آیتی این است که چرا ایشان آن چهار

کنیه فردوسی به همین گونه «امیر حکیم» و «ابوالقاسم منصور بن الحسن فردوسی طوسی» آورده شده، پس احتمال دارد که نسخه فلورانس و ترجمه بنداری از یک دست نوشته برگرفته و فراهم شده باشد و این در نسخه شناسی می‌تواند سند معتبری به شمار آید.

**تذکر:** ضمناً به این نکته نیز اشاره می‌کنم که در قرون پیشین، ترجمه روشی جز آنچه امروز معمول است، داشته؛ یعنی مترجم می‌توانست چیزی بر اصل کتاب بیفزاید و یا کم کند، مانند ترجمه تفسیر طبری و ترجمه تاریخ طبری و مانند آنها.

\*\*\*

اکنون برمی‌گردم به سخن نخست که استاد آیتی، آن چهار صفحه آغازین را رها کرده و ترجمه نکرده است.

سوال بنده باز از استاد این است که به جای ترجمه عبدالوهاب عزام از مقدمه شاهنامه، ایشان ابیاتی از خود شاهنامه آورده‌اند که در ستایش یزدان و آفرینش جان و خرد و ستودن خردمندان و دین و رستگاری آن جهان و وصف حضرت رسول و امیرمؤمنان و اشاره به کار دقیقی و مرگ وی است و در پایان یادی از یک دوست مهربان شده که به فردوسی کمک فکری و مالی می‌کرده است.

لیکن استاد فرموده‌اند که این ابیات از کدام متن شاهنامه برگرفته شده است و چرا در یک بیت بسیار معروف مقدمه: به بینندگان آفریننده را

بنی مرنجان دو بیننده را  
در جلو «بنی» علامت سؤال (?) گذاشته شده است و حال آنکه از دوران فروغی و حبیب یغمائی تا شاهنامه‌شناسان کنونی، مانند استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر صورتگر، دکتر دبیر سیاقی، دکتر خالقی مطلق و دکتر اسلامی ننوشن و یا دیگران هرگز ندیده‌ایم که این فعل را سوالی بخواند؟ اگر استاد آیتی نظری ویژه دارند چرا بیان فرموده‌اند؟ زیرا فردا ممکن است دانشجویی به استادش بگوید شما شاهنامه نمی‌دانید و فعل «بنی» را که باید سوالی بخوانیم بد خوانده‌اید. آن‌گاه چه پاسخی باید بدهد؟ بنده این نکته را از آن جهت گفتم که این بیت تا حدودی وضع اعتقادی فردوسی را روشن می‌کند و در نظر مورخان اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

\*\*\*

علاوه بر آنچه گفته شد: بنده با یک تورق و نظر نسبتاً اجمالی در چند جای کتاب، نکته‌هایی یافتیم که لازم و سزاوار دیدم که به توضیح و تبیین آنها بپردازم تا شاید برای خوانندگان بی‌فایده نباشد و آن، مربوط به روش کار استاد است که در ذکر ابیات عربی و یا حذف آنها از یک اصل قانونمند پیروی نمی‌کنند و نوعی درهم‌ریختگی و ناموزون بودن به چشم می‌خورد.

مثلاً ایشان از قول خود عدول کرده و نوشته بودند که افزوده‌های مصحح را برداشته و ترجمه نکرده‌اند و حال آنکه می‌بینیم ابیات خود بنداری را هم حذف کرده و در برخی موارد ابیاتی از شاهنامه بدون ذکر متن و جلد و شماره صفحه، آورده‌اند، مانند:

– (ص ۱۱۷ کتاب): آنجایی که شعر عزام (مصحح) را که در سوگ سهراب است حذف کرده و از شاهنامه هم ابیاتی جایگزین نکرده است، (بنداری، ج ۱، ص ۱۴۷) با مطلع:  
و توران دوت بهذا الخبر

بمصرع سهرابها المنتظر  
که در شاهنامه چاپ مسکو (ج ۲، ص ۲۵۸) این چنین آمده:  
غریو آمد از شهر توران زمین

که سهراب شد کشته بر دشت کین  
– (ص ۵۷۱): آنجایی که شعر عزام را حذف کرده و ابیات شاهنامه را جای‌گزین کرده است، (بنداری، ج ۲، ص ۲۲۰) با مطلع:  
الام اؤمل فی العیش رفدا

و جاوزت خمسا و ستین عدأ؟  
که در شاهنامه مسکو (ج ۹، ص ۱۳۸) بدین گونه است:  
مرا سال بگذشت بر شصت و پنج

نه نیکو بود گر بیازم به گنج  
– (ص ۶۰۳): آنجا که خود بنداری (مترجم) شعر دارد، استاد ابیات را حذف کرده، سپس از شاهنامه ابیاتی آورده است، (بنداری، ج ۲، ص ۲۵۶) با مطلع:  
هی الدنيا تقول بملء فیها

حذار حذار من بطشی و فتکی  
که در شاهنامه مسکو (ج ۹، ص ۲۸۳، ب، ۴۶۱) آمده:  
برین گونه گردد جهان جهان

همی راز خویش از تو دارد نهان  
– (ص ۴۶۹): در جایی که بنداری نثر دارد نه شعر، لیکن استاد نثر را حذف کرده و ابیاتی از شاهنامه به جای آن قرار داده است (بنداری، ج ۲، ص ۱۲۲) که بدین گونه شروع می‌شود:  
قال الفردوسی رحمه‌الله – بعد آن ذکر فصلا فی ذبول دوحه شبابه ...

که در شاهنامه مسکو (ج ۸، ص ۵۲) بدین سان است:  
الا ای دلارای سرو بلند  
چه بودت که گشتی چنین مستمند

مرا در خوشاب سستی گرفت  
همان سرو آزاد پستی گرفت  
– (ص ۷۹): آنجا که شعر فردوسی را آورده و ابیات خود بنداری را به پانوشت برده است، (بنداری، ج ۱، ص ۱۱۲)، مانند:

نصیبی من الأطراب قلّ و إنما

ندامای مابین الحروب الضراغم

رحیقی دماء الکاشحین أریقها

و أقداحها وقت الصبوح الجماجم

که در چاپ مسکو (ج ۲، ص ۹۸، ب ۴۰۶) بدین گونه آمده:

که آواره و بد نشان رستم است

که از روز شادیش بهره غم است

– (ص ۶۲): در آنجا که استاد عیناً ابیات بنداری (مترجم) را آورده،

نه از شاهنامه فردوسی. (بنداری، ج ۱، ص ۸۹) با مطلع:

یا صارم المجد الأذی

ملئت مضاربه فلولاً

یا کوکب الاحسان أع

جلك الدجی عنأفولاً

که البته در چاپ حضرت استاد: «مضاربه»، فصاربه آمده و

«أعجلک» نیز غلط چاپ شده، و در چاپ مسکو (ج ۲، ص ۳۷، ب ۴۵۸)

بدین گونه است:

که زارا دلیرا شها نوذرا

گوا تاجنارا مها مهترا

نگهبان ایران و شاه جهان

سر تاجناران و پشت مهان

– (ص ۳۱۴): در جایی که شعر از یک شاعر دیگر است، مثلاً در

اینجا از ابوفراس است، لیکن عزام در پانویست نوشته شعر از سموول

است، مانند (بنداری، ج ۱، ص ۳۴۶):

لنا جبل یحتله من نجیره

منیع یرد الطرف و هو کلیل

لیکن استاد آن ابیات را که باید در سطر شش کتابش باشد، حذف

کرده و از شاهنامه هم ابیاتی نیاورده که در شاهنامه مسکو (ج ۶، ص

۱۸۴، ب ۳۰۴) بدین گونه آمده است:

برانی بر این گونه فرسنگ چل

نه با اسپ تاو و نه با مرد دل

وز آنجا به رویین دژ آید سپاه

بینی یکی مایه‌ور جایگاه

– (۲۹۶): در آنجا که حضرت استاد دو بیت از بنداری را حذف کرده

و از شاهنامه هم نیاورده‌اند: (بنداری، ج ۱، ص ۳۲۴) و ابیات بدین گونه

شروع می‌شود:

برآفته طاب الزمان فقد غدت

تخاصر آرام الصریر ضراغمه

و یک سطر نثر عربی از اول شعر هم حذف شده، مانند: قال مترجم

الکتاب فی صفة عهد مولانا السلطان و ما ظهر فیه من الأمن و الأمان .

مثالهایی از این باب نیز هست که ممکن است بر حجم مقاله بیفزاید

که ما از آوردنش صرف نظر کردیم .

\*\*\*

اما درباره ترجمه کتاب استاد نیز نکته‌هایی هست که گفتنش خالی

از فایده نیست و آن بدین قرار است که در برگردان عربی به فارسی به

چند بخش باید اشاره کنیم:

الف – یکی از آن موارد ترجمه تحت‌اللفظی و نامفهومی است که استاد

انجام داده که البته نخست خود بنداری هم این کار را پیش از این کرده

است، مانند این عبارت (ص ۱۰۱): «خبر رسید که سهراب کشتی بر آب

افکنده» که در شاهنامه مسکو (ج ۲، ص ۱۸۰، ب ۱۴۳) چنین آمده است:

خبر شد بتزدیک افراسیاب

که افگند سهراب کشتی بر آب

و در بنداری (ج ۱، ص ۱۳۳، س ۱۹) گوید: فانتهی الخبر الی

أفراسیاب بأن سهراب قد ألقى السفینة فی الماء، و تصدی لاکتساب

المجد والسناء ...

– نیز در این عبارت (ص ۱۰۳): «گاو چون فربه شود از پهلوی خود

خورد» که در شاهنامه (ج ۲، ص ۱۸۹، ب ۲۶۷) آمده که گردآفرید به

سهراب گوید:

تو را بهتر آید که فرمان کنی

رخ نامور سوی توران کنی

نباشی بس ایمن بیازوی خویش

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

که در بنداری (ج ۱، ص ۱۳۵، س ۷) چنین است: و لا ترکن الی

شدة شوکتک، فان الثور اذا سمن فأنما یأکل من جنبه ... آنگاه، همین

ترجمه استاد را خود مصحح در پانویست آورده است .

حضرت استاد قطعاً می‌دانند که درباره این ابهامات شاهنامه، پیش

از این بسیاری از استادان مانند مرحوم استاد مجتبی مینوی و اعضاء بنیاد

شاهنامه به سرپرستی آن استاد و نیز مرحوم دکتر شعار و دکتر انوری و

دکتر رستگار در شیراز و دکتر یاحقی در مشهد همگی درباره وجوه

گونگون این عبارتها مطلبی گفته و نوشته‌اند و سرانجام لابد یک نظر

منطقی در این میان پیدا شده، پس بهتر بود استاد نظر خود را به آن معانی

معطوف می‌کردند.

ب – (ص ۶۲): یکی دیگر از آن موارد، ضعف و نارسایی در ترجمه

استاد است، مانند این عبارت که درباره پادشاهی افراسیاب است که

بنداری گوید (ج ۱، ص ۸۹) «و فتح ابواب الخزان، و فرّق الأموال علی

الأجناد» که استاد چنین معنی کرده‌اند: «... و بر سران سپاه و سپاهیان

دینار پراکنند» که معمولاً پراکندن به معنی نثار کردن و بخش کردن دینار

است بدون حساب و کتاب، نه وجهی که میان سپاه توزیع می‌شود مانند

این بیت ابوالحسن شهید، (گنج سخن، ص ۱۷):

تو را اگر ملک چینیان بدیدی روی

نماز بردی و دینار بر پراگندی

– (ص ۱۰۲): یا این عبارت که گردآفرید به سهراب گوید: «خود را

برنج میفکن و باز گرد. سپس بخندید و گفت ...» که در شاهنامه (ج ۲،

ص ۱۸۹، ب ۲۵۹) گوید:

بخندید و او را به افسوس گفت

که ترکان ز ایران نیابند جفت

پس باید در ترجمه استاد چنین آورده می‌شد: «... سپس بخندید و

با ریشخند و یا با خندستانی گفت»: زیرا خندیدن در این مکان ممکن

است معنی عام داشته باشد، لیکن با افزودن کلمه «ریشخند» معنی

خندیدن تقویت می‌شود و معلوم می‌گردد که مراد از خندیدن چیست؟

ج - (ص ۶): درست معنی نشلن عبارات، مانند این مورد در داستان هوشنگ که گوید: «روزی بر دامن کوهی ماری دید که چشمانش چونان دو پاره آتش می درخشید. مار در غاری خفته بود...» در بنداری (ج ۱، ص ۱۷، س ۴) گوید: رأی یوما فی بعض مخارم الجبال حیة تتوقد حلقته فی محجره کجذوة نار تشتعل فی غار... که معنی حقیقی آن چنین است: «روزی هوشنگ در بلندی کوه ماری دید که حلقه‌اش چنان در کاسه چشم می درخشید که می گفتی یک شعله آتش در درون غاری برافروخته شده است!» در ترجمه استاد تناقص هست، چون یک بار گفتند: «بر دامن کوهی» سپس می‌فرمایند: «مار در غاری خفته بود» (که در اینجا چشم مار به غاری تشبیه شده که آتشی در آن شعله کشیده است).

- (ص ۱۰۳) یا این عبارت از کتاب استاد: «سرو قد بارویی چون خورشید دو پیکر» که در بنداری (ج ۱، ص ۱۳۵، س ۱۲) آمده: يطاول السر و قدّه، و یبهرها الشمس فی الجوزاء و وجهه که در چاپ مسکو (ج ۲، ص ۱۹۱، ب ۲۷۹) گوید: بیلا ز سرو سهی برتر است

چو خورشید تابان بدو پیکر است  
دو پیکر: برج جوزاء و برابر با خرداد است که در آن، درخشندگی خورشید به بالاترین درجه می‌رسد؛ یعنی آن جوان (سهراب) درست قامتش چون سرو بلند و چهره‌اش مانند خورشید تابان است که در برج جوزاء باشد.

- (ص ۱۰۱ س آخر): در این عبارت: «... یا سهراب نیزه در نیزه انداختند، سهراب سر نیزه بر او زد و هجیر از کار بماند». که در بنداری (ج ۱، ص ۱۳۴، س ۱۰) چنین است: فقطاعن هو و سهراب، فطعنه سهراب بسنان رمحه فلم بعمل شیئاً ثم قلب رمحه که سهراب غفلتی دست داده (البته در چند مورد دیگر هجیر بسنان رمحه گفته: فطعنه سهراب بسنان رمحه که سهراب غفلتی دست داده (مسکو، ج ۲، ص ۱۸۴):

یکی نیزه زد بر میانش هجیر

نیامد سنان اندرو جایگیر

سنان باز پس کرد سهراب شیر

بن نیزه زد بر میانش دلیر

که قطعاً فردوسی اشتباه نکرده است، پس باید بگوییم خطا از بنداری است.

- (ص ۳۳۲): در این عبارت: «سپس بر آتش راستش کن و دو پیکان کهنه بر آن نصب کن و چند پر بر آن ببند» که در بنداری (ج ۱، ص ۳۶۲، س ۱۱) گوید: ثم قومه بالنار، و رکب علیه نصالاً عتیقا... که استاد «نصالاً» را تثنیه به حساب آورده‌اند و حال آنکه مفعول به «رکب» و مفرد است.

### منابع و ماخذ:

- بنداری، فتح علی، **الشاهنامه**، به تصحیح عبدالوهاب عزّام، طهران، ۱۹۷۰، افست.
- تاج‌الدین احمد زبیدی، متوفی ۱۱۹۳، تاج‌العروس.
- جوینی عزیزالله، **نهج البلاغه یا ترجمه فارسی کهن**، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- سعید الخوری، **الشّرتونی، اقرب الموارِد**، چاپ افست.
- صفا، دکتر ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات**، چاپ دانشگاه، تهران، ۱۳۳۵.
- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه** به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۶۹.
- فردوسی، **شاهنامه**، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی، ۱۳۶۱ ه. ش.
- فردوسی، **شاهنامه**، چاپ فرهنگستان شوروی، در نه جلد، مسکو ۱۹۶۶.
- فردوسی، **شاهنامه** (منتخب) به کوشش محمدعلی فروغی و حبیب یغمائی، انتشارات عماد.

سنان بیاد هجیر بر متن عربی شاهنامه فردوسی  
(۳۳۲) که تصحیح دکتر عبدالوهاب عزّام

